

تیسین جایگاه فقہ البیان

در فقہ الهدیہ*

۹۶ادی ماه

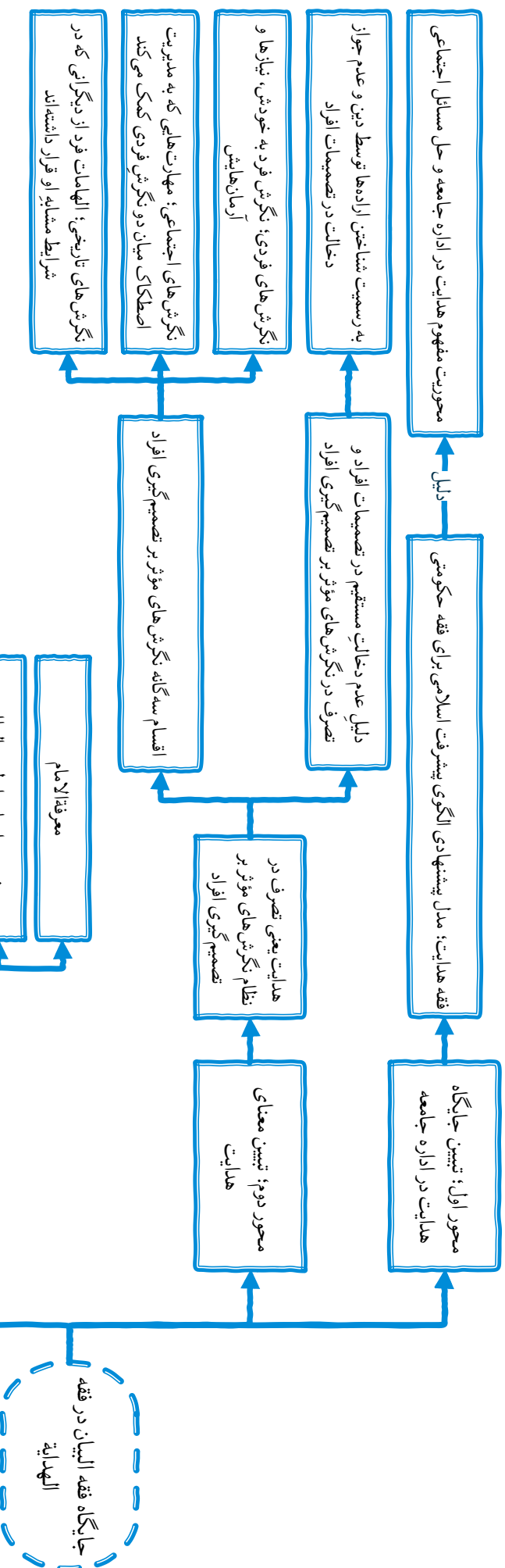
شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی

* این کتاب در تاریخ مهرماه ۱۳۹۶ در مدرسه عالی چابداغ اصفهان برگزار شده است.

شناسنامه:

متن حاضر، پیاده‌شده جلسه اول دوره مباحثاتی فقه‌البیان است که توسط حجت‌الاسلام علی کشوری در تاریخ ۱ مهرماه ۱۳۹۶ در مدرسه علمیه چهارباغ اصفهان ارائه شده است.

تبیین جایگاه فقه‌ال بیان در فقه‌الهدایة



جایگاه فقه‌ال بیان در فقه‌الهدایة

محور سوم؛ تبیین زیرساخت‌های نه‌گانه تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد

محور دوم؛ تبیین معنای هدایت

محور اول؛ تبیین جایگاه هدایت در اداره جامعه

فقه‌الهدایت؛ مدل پیشنهادی الگوی پیشرفت اسلامی برای فقه حکومتی

محوریت مفهوم هدایت در اداره جامعه و حل مسائل اجتماعی

دلیل عدم دخالت مستقیم در تصمیم‌گیری افراد و تصرف در نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد

هدایت یعنی تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد

اقسام سه‌گانه نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد

نگرش‌های تاریخی؛ الهامات فرد از دیگرانی که در شرایط مشابه او قرار داشته‌اند

نگرش‌های اجتماعی؛ مهارت‌هایی که به مدیریت اصطکاک میان دو نگرش فردی کمک می‌کند

نگرش‌های فردی؛ نگرش فرد به خودش، نیازها و آرمان‌هایش

معرفة الامام

نفي سبيل یا روابط بين الملل

علم

شاخص‌های ارزیابی یا فرقان

قانون و نظامات اجتماعی

عبرت یا پیشگیری از حرم

مدیریت دوران شکل‌گیری شخصیت

معیشت

فقه‌ال بیان؛ یکی از زیرساخت‌های نه‌گانه فقه‌الهدایة

بیان

شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی / دی‌ماه ۱۳۹۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱. تبیین جایگاه هدایت در اداره جامعه و فقه حکومتی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. همان‌طور که اعلام کردند ان‌شاءالله اگر توفیقی حاصل شد ساختار مباحث فقه‌البیان را در چند جلسه محضر اعزه گرامی گزارش می‌دهم.

قبل از اینکه وارد اصل بحث فقه‌البیان شوم، چند نکته را به‌عنوان مقدمه عرض می‌کنم. نکته اول اینکه فقه‌البیان، یکی از ابواب فقهی نه‌گانه فقه هدایت است. در واقع فقه هدایت، مدل پیشنهادی ما برای بحث فقه حکومتی است که در حال حاضر محل بحث است. با احتساب گزارشی که ما راجع به فقه حکومتی مطرح کرده‌ایم، در کشور پانزده قرائت راجع به مسئله فقه حکومتی وجود دارد. البته این بنابر تحقیق و بررسی ماست، شاید جمعیت‌های دیگری نیز در حوزه‌های علمیه بحث‌هایی را مطرح کرده باشند که به دست ما نرسیده است. پس در واقع این مباحثاتی که ما در این جلسات مغتنم خدمت شما داریم، گزارشی از وضعیت فقه حکومتی در حوزه علمیه قم است که بعد از انقلاب اسلامی مطالبه آن به‌صورت خیلی جدی از حوزه علمیه انجام شده است و الآن شاید بتوانیم بگوییم که در ابتدای راه است. طبیعتاً چون جلسات ما چند جلسه محدود است، به

گزارش آراء دیگران در مسئله فقه حکومتی نپرداخته و سعی می‌کنم آراء مختار خودمان را محضر فضلا و اعزه گرامی گزارش دهم.

همان‌طور که عرض کردم ما فقه حکومتی را به محوریت مفهوم هدایت بحث کرده‌ایم؛ یعنی از نظر ما مهم‌ترین مسئله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد تا جامعه اداره شود، مسئله هدایت جامعه است. کلمه هدایت در لسان آیات و روایات فراوان استعمال شده است و به تبع آن، در مجالس درسی حوزه علمیه و مناظر نیز کثیرالاستعمال است؛ ولی تلقی حقیر این است که راجع به این مفهوم کثیرالاستعمال، قلیل‌التأمل هستیم و عمق این مفهوم در حوزه‌های علمیه مورد بازخوانی قرار نگرفته است. لذا آن کاری که به فضل الهی در حوزه علمیه قم در حال پیگیری آن هستیم این است که به محوریت تأمل در مفهوم هدایت، پیشنهادهایی را برای اداره جامعه مطرح می‌کنیم. من مؤکداً عرض می‌کنم که به نظر من اگر مفهوم هدایت استظهاراً و فقهاً مورد بازخوانی قرار گیرد، پاسخ بسیاری از چالش‌های اجتماعی عصر ما روشن خواهد شد. پس سیر اینکه ما فقه حکومتی و قرائت خودمان از فقه حکومتی را به فقه هدایت نام‌گذاری کرده‌ایم، به آثار مفهوم هدایت در اداره جامعه بازمی‌گردد.

این نکته را عرض کنم که فقهای عظام شیعه کثر الله امثالهم از مفهوم هدایت و اثر آن در آخرت زیاد بحث کرده‌اند. این مطلب که سعادت فرد در آخرت به میزان هدایت‌یافتگی و خروج از وادی ضلالت وابسته است مورد بحث قرار گرفته است. در دوره‌های اخیر نیز اثر مسئله هدایت در آرامش فردی و اصطلاحاً اثر مسئله هدایت در حوزه روان‌شناسی محل دقت فضلا و فقهای عظام شیعه قرار گرفته و بحث شده است. چیزی که بکر است و تفصیلاً مورد بازخوانی قرار نگرفته، اثر مسئله هدایت در اداره جامعه است. این، آن حرف جدیدی است که ما در فقه هدایت مطرح کرده‌ایم.

۲. تبیین معنای هدایت

حالا اینکه هدایت چیست و چگونه به دست می‌آید، سرفصل اصلی بحث است که من سعی می‌کنم در چند جلسه به آن بپردازم و بعد ان‌شاء‌الله به صورت اختصاصی مسئله فقه‌البیان را که یکی از ساختارهای نه‌گانه فقه هدایت هست مورد بررسی قرار می‌دهیم. در مسئله چیستی هدایت ما به تعریفی دست پیدا کرده‌ایم که عبارت است از **تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد**.

در تعریف ما چند کلمه تلیف شده است؛ اولاً در تعریف هدایت از کلمه تصرف استفاده کرده‌ایم، از کلمه نظام نگرش‌ها هم استفاده کرده‌ایم، همچنین کلمه تصمیم‌گیری فرد را نیز مورد استفاده قرار داده‌ایم. مستظهر از آیات و روایت این است که ما باید در فرایند هدایت، اختیار افراد را به رسمیت بشناسیم. «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اِنَّا هَدَیْنَا السَّبِیْلَ اِمَّا شَاکِرًا وَّ اِمَّا کَفُوْرًا» (آیه ۳ سوره مبارکه انسان). یکی از آن موارد مستظهر، همین آیه شریفه است که هدایت سبیل از طرف دستگاه ربوبی اتفاق می‌افتد ولی افراد در نهایت یا شکر این فرایند هدایت را در دستور کار خود قرار می‌دهند و یا نسبت به هدایت کفر می‌ورزند. پس این یکی از آن بحث‌هایی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

در آیه دیگر می‌فرماید «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم لا اِکْرَاةَ فِی الدِّیْنِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» (آیه ۲۵۶ سوره مبارکه بقره). اِکْرَاهِی در پذیرش دین نیست. به چه دلیل؟ به این دلیل که هدایت اتفاق افتاده است و تبیین رشد از غی صورت گرفته است. البته در زماننا هذا، جریان روشنفکری و جریان توسعه‌گرا این آیه را عضین کرده و فقط به ظهور همان قسمت اول استناد می‌کند که «لا اِکْرَاةَ فِی الدِّیْنِ». در حالی که وقتی شما این قسمت از آیه را در کنار قسمت تکمیلی که «قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» است قرار می‌دهید، [قسمت دوم آیه] در حکم استدلال برای بخش اول است. «لا اِکْرَاةَ فِی الدِّیْنِ» به این دلیل است که «قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» اتفاق افتاده است؛ یعنی دیگر نیازی به اِکْرَاهِ نیست، چون فرایند تبیین رشد از غی وجود دارد. همه آن اثری که شما برای گسترش ایمان در مواردی مانند امر و اجبار دنبال می‌کنید، در فرایند هدایت وجود دارد. البته آیات و روایات در این حوزه فراوان هستند.

پس ما از ظهور جمعی این آیات، یک حکم را استنباط کردیم و آن‌هم اینکه در فرایند هدایت، تصمیم‌گیری فرد را به رسمیت بشناسیم؛ ولو اینکه این فرد عیال شما باشد، فرزند شما باشد. به میزانی که شما برای طرف مقابل خودتان آزادی اختیار قائل هستید؛ در فرایند هدایت، هدایت‌یافته‌تر ورود پیدا کرده‌اید. لذا ما در تعریف هدایت، این قسمت را بخش اصلی قرار داده‌ایم. قرار نیست به اسم دین، نظام تصمیم‌گیری افراد را به چالش بکشیم، اساساً این کار امکان ندارد؛ چون هر فردی در طول روز ممکن است صدها تصمیم بگیرد و وقتی شما به سمت مقابله با تصمیمات فرد حرکت می‌کنید، باید در هر سطح از تصمیم یک فرد دخالت کنید. لذا عملاً اصطکاک گسترش پیدا می‌کند و لذا شریعت مقدس، به صورت حکمانه گفته است که محور اصلی هدایت، عدم دخالت در نظام تصمیم‌گیری فرد است.

حالا همین‌جا تعریضی عرض بکنم. من وقتی در حوزه‌های علمیه مباحثه می‌کنم همیشه در فضای مدرسه این معنا را تکرار می‌کنم که اصل، با حجیت قول طلبه است. در حالی که مدیران ما به شدت به سمت حضور و غیاب رفته‌اند. این کار خواسته یا ناخواسته علاقه طلبه را به حضور در درس از بین می‌برد. علت مطلب این است که اساساً محوریت دادن به امر ونهی، ضد انگیزه و ضد علاقه است. در محیط خانه نیز همین اثر را دارد، در روابط فوق صمیمانه زن و شوهر نیز همین اثر را دارد. به

چالش کشیدن اختیار در همه جا ضد محبت عمل می کند و باعث می شود که رفق، پایه مدیریت قرار نگیرد. این قسمت اول است.

حالا سخن در این است که چطور با تصمیمات غلط مقابله کنیم؟ بالاخره علی المبنای ظهور روایات؛ تصمیمات، یا مصداق شر هستند یا مصداق خیر. ما بنا بر ادله ای که اشاره کردم مصلحت نمی دانیم که به این سمت برویم که جلوی خیر و شر در تصمیمات را در موقع اتخاذ تصمیم بگیریم. پس چطور باید با شر مقابله کرد؟ چطور باید با باطل مقابله و حق را اقامه کرد؟ باید در نظام نگرش های مؤثر بر تصمیم گیری افراد تصرف کرد. تصمیماتی که افراد می گیرند ذیل نظام نگرش آن ها به عالم اتفاق می افتد؛ مثلاً اگر در زماننا هذا جوان های ما به این نتیجه می رسند که ازدواج را به تأخیر بیندازند و مؤخر از تحصیل و شغل به سمت ازدواج بروند؛ این تصمیم تابع یک نگرش، اتخاذ شده است و اگر ما با این تصمیم مخالفیم و تأخیر در ازدواج را مصداق شر می دانیم باید نظام نگرش ها را اصلاح کنیم.

اینکه نظام نگرش های یک فرد - که بر تمام تصمیماتش تأثیر می گذارد - چیست را آخرین بار حدود ده جلسه در دوره اول مبانی نظری الگوی پیشرفت اسلامی توضیح دادیم. یک بحث بسیار تفصیلی در آیات و روایات ما وجود دارد که نظام نگرش های فرد چگونه است.

اولین سطح این نگرش ها، اصلاح نگرش فرد به خود است؛ تعبیر شریف روایت می فرماید «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۵۱). حتی عرفان و شناخت نسبت به ربوبیت، از مسیر عرفان و شناخت نسبت به نفس و ماهیت نفس می گذرد. اگر شما توانستید انسان ها را به یک تعریف تکاملی تر از خودشان برسانید - انسان ها راجع به خودشان تعریفی دارند - و در تعریفی که انسان ها نسبت به خودشان دارند چالش ایجاد کنید؛ تمام تصمیمات آن فرد را تحت تأثیر قرار داده اید. البته بعداً در شرح کلمه تصرف خواهم گفت که چطور باید در تعریف انسان ها از خودشان و نگرش انسان ها به خودشان تغییر ایجاد کنیم. این کار یک مکانیزمی دارد و من اینجا با تأکید عرض می کنم که بیانی محض نیست، کما اینکه مشهور افراد تلقی می کنند که اگر قرار است نگاه یک فرد به خودش را تغییر دهید باید او را موعظه کنید و به صورت نظری وارد شوید، نه؛ این موضوع در لسان روایات و آیات بسیار پیچیده تر بحث شده است که به این موضوع خواهیم رسید. این سطح اول نگرش هاست که ما اصطلاحاً به این نگرش، نگرش بنیادین می گوئیم.

نگرش بنیادین، اصلی ترین دسته نگرش هایی است که یک فرد می تواند داشته باشد و منشأ همه تصمیمات اوست و تقریباً تمام تصمیمات فرد از این نگرش بنیادین زائیده می شود. فرد نگاهی به خودش و آرمان هایش پیدا می کند و به نیازهای خود نگاهی پیدا می کند. نقل است که رضاخان از مدرسه فیضیه عبور می کرد و به یکی از علما گفته بود که چیزی از من بخواه. آن عالم در جواب رضاخان گفته بود من به حالت غنی رسیده ام. رضاخان از آخوند درباری پرسیده بود چه می گوئید، برایم ترجمه کن. ایشان هم گفته بودند می گوئید یعنی من اصلاً به چیزهایی که در دست توست احساس نیاز ندارم. واقعاً اگر نگاه انسان به نیازهای خودش تغییر کند، اساساً خیلی از مسائلی که برای دیگران نیاز هست برای او نیاز محسوب نمی شود.

لذا در باب روایات حُسن الانتخاب و حُسن انتخاب استاد - ما روایتی در این زمینه داریم که حرف چه کسی را استماع کنید؛ خیلی توصیه شده است که پای درس هرکسی ننشینید (الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴) - اولین شاخصی که برای یک معلم خوب گفته اند این است که در زندگی زاهد باشد. در روایت فرموده اند که اگر علم کسی زیاد شد ولی زهد او زیاد نشد، آن علم برای او وبال است. (کنز الفوائد، ص ۲۳۹) یکی از شاخص ها این است که اگر انسان عالم شد و علم او زیاد شد، نوع نگاه او به

نیازهایش عوض می‌شود و اصلاً خود را چیز دیگری می‌داند و تحریکات دیگری در او اتفاق می‌افتد. این مسئله خیلی مهمی است. این سطح اول نگرش‌های فرد است.

در خود نگرش‌های فردی نیز سه قسمت را بحث کرده‌ایم: نگاه انسان به خودش، «مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ». (الوافی، ج ۱، ص ۱۱۶) این مسئله بسیار چیز مهمی است و این روایت در اینجا معنا می‌شود و البته روایات دیگری نیز هست. آن وقت اگر «مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ» برای کسی تصویر جدیدی پیدا کرد، آرمان‌های او نیز تغییر می‌کند و نظام اهداف او نیز تغییر می‌کند. وقتی شما این دنیا را محل استقرار بدانید، احتمالاً کسب درآمد بالا برای شما آرمان مطلوب محسوب می‌شود. اما اگر تلقی دیگری به دنیا داشته باشید، علاقه‌مند هستید که زودتر از این دنیا عبور کرده و وارد مراحل جدی‌تر حیات شوید. خب این‌ها بحث‌های جدی است که همه اعزه روایات آن را دیده‌اند.

حالا نگرش این فرد که تغییر کرد، لایه دومی به نام نگرش‌های اجتماعی وجود دارد. نگرش‌های اجتماعی یعنی چه؟ وقتی فرد اعتقادی پیدا می‌کند در مقام عمل به اعتقاد خود، به صورت طبیعی با اعتقادهای دیگران اصطکاک پیدا می‌کند. مثلاً در همین بحثی که ما در این جلسه داشتیم، ما استظهاراً لروایات به شدت معتقد شدیم که پیچیده‌ترین امر در عالم، نحوه برگزاری جلسات فکری و همین آداب تعلیم و تعلم و عمل به روایات منیة المرید است، خیلی پدیده سنگینی است. حضرت فرمود «سُمِّيَ إِدْرِيسَ لِكَثْرَةِ دِرَاسَتِهِ». حضرت ادريس الآن در آسمان چهارم ساکن هستند (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۱) و جزء انبیاء بسیار مقرب هستند. سِرِّ موضوع این است که ایشان در نحوه تدریس بسیار مواظبت می‌کردند و به اصطلاح امروزی‌ها در انتقال مفاهیم، آدم بسیار ملایمی بودند و جلسه درس پُربرکتی داشتند و لذا علت تقرب جدی ایشان نیز شد.

روایات باب مذاکره علم، در ابواب روایی ما خیلی جدی است. من علت افول فعلی حوزه علمیه و اضمحلال قطعی دانشگاه‌هایمان را عمل نکردن به باب روایات مُدارسه و مذاکره علم می‌دانم. اصلاً این روایات محل بحث نیست و در گفت‌وگوهای علمی، مدل‌های عرفی توسط حوزه و دانشگاه شکل گرفته است و کمتر مستظهر به روایات است. قبلاً بیشتر بود. به هر حال باب این روایات خیلی پیچیده است.

حالا فرض کنید من چنین اعتقادی پیدا کردم و حالا در جلسه‌ای می‌نشینم که دیگران چنین اعتقادی ندارند. به صورت طبیعی من می‌خواهم جلسه را بر اساس قواعد روایات برگزار کنم و طرف مقابل می‌خواهد جلسه را پوزیتیویستی و عرفی و تجربی برگزار کند، خب اصطکاک به وجود می‌آید. لذا مهارت‌های دیگری برای فرد باید پیدا شود که چگونه از این موانع عبور کند. نگرش‌های اجتماعی یعنی مهارت‌هایی که به مدیریت اصطکاک بین دو نگرش کمک می‌کنند. این هم خیلی مهارت‌های مهمی است و در روایات ما بحث شده است. جامعه ما تقریباً فاقد این مهارت‌هاست و لذا شما می‌بینید در یک مسجد بین امام جماعت مسجد، فرمانده بسیج مسجد، رئیس هیئت‌امنا و خادم اختلاف است؛ یعنی در یک واحد پر دینی، چهار گروه به اصطکاک رسیده‌اند و وقتی وضعیت این‌طور است ما نیازی به دشمن نداریم. این همان فقدان مهارت‌هاست. در حالی که اگر آن مهارت‌ها را داشتیم باید در این قضیه به یک همگرایی می‌رسیدیم. ما اسم این را سطح دوم نگرش‌ها گذاشته‌ایم، نگرش‌های اجتماعی.

نگرش‌های اجتماعی کجا متولد می‌شوند؟ هنگام اصطکاک نگرش‌های بنیادین افراد. ما نمی‌توانیم به افراد بگوییم به اعتقاد خود عمل نکنند. این، مصداق دخالت در تصمیم‌گیری‌های فرد است. طبیعی است که افراد تابع علم خود تصمیمات مختلفی

می‌گیرند و سخن در این است که این نظام نگرش‌های متفاوت را چگونه مدیریت کنیم؟ این قواعدی دارد که بعداً باید به آن پردازیم. پس نگرش‌های اجتماعی هم نگرش‌های تمدنی هستند.

اگر شما این‌ها را آموزش ندهید نتیجه آن چهل و دو درصد طلاق می‌شود. جامعه ما از حیث نگرش‌های اجتماعی هم بسیار فقیر است و ما داریم به سمت لیبرالیسم شیف‌پیدا می‌کنیم و فردگرایی در جامعه ما در حال گسترش است. لذا وقتی نیازهای فرد و علایق فرد موضوعیت پیدا کردند، اساساً دعوا به این سمت هدایت پیدا می‌کند که حقوق همدیگر را رعایت کنیم. اگر روایات باب ظهور ولی عصر ارواحنا فداه را دیده باشید از جمله علائم قبل از ظهور -نه علائم دوران ظهور- این است که شیعیان به قدری به یکدیگر اعتماد پیدا می‌کنند که هزینه‌های اقتصادی همدیگر را هم تقبل می‌کنند؛ (الاختصاص، ص ۲۴) وقتی توانستیم به یک همگرایی بنیادین برسیم و همدیگر را رحم یکدیگر و واجب‌النفقه تلقی کنیم، این از علائم ظهور تلقی می‌شود. یا مثلاً حکمت اینکه یک غیبت هفتاد برابر شنیع‌تر از زنا تلقی شده، (وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۶۰۱) این است که غیبت یکی از عواملی است که اصطکاک‌ها را افزایش می‌دهد. وقتی شما فقط به همین یک حکم عمل نمی‌کنید جامعه شما به شدت گسسته می‌شود و در فضای گسستگی نهایتاً فقط می‌توان جلوی نزاع را گرفت و نمی‌شود به بحث‌های پیچیده‌تر پرداخت. و قس علی‌هذا تعالیم دیگر. مثلاً همین حکم غیبت که به آن اشاره کردم، جزء نگرش‌های اجتماعی است. تا می‌شود -که مورد جواز آن، فقط موارد خاص مستثنیات غیبت است که در فقه بحث شده است- باید افراد را به عبور از غیبت تکلیف کرد، در غیر این صورت اصطکاک به‌عنوان پیش‌فرض قرار می‌گیرد. در روایت آمده است که اگر مؤمنی در غیاب برادر مؤمن خودش از او دفاع کند، به دلیل همین یک فعل بهشت بر او واجب می‌شود. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۷۲) علت این است که انعکاس این فعل تا تمدن‌سازی هم جلو می‌رود؛ یعنی نظام‌ساز است. همین یک فعل که وقتی یک نفر مورد اتهام واقع می‌شود بلافاصله از او دفاع می‌کنید؛ گسستگی‌ها را به پیوستگی تبدیل می‌کند. این‌ها مناسکی دارد ولی بحث نمی‌شود یا اگر بحث می‌شود به صورت اخباری و بدون درایه محل دقت قرار می‌گیرد.

نگرش‌هایی نیز داریم به نام نگرش‌های تاریخی که من آن را توضیح نمی‌دهم. عرض بنده این است که نظام نگرش‌ها را می‌توانیم کنترل کنیم یا نه؟ می‌توانیم در نظام نگرش‌ها تصرف کنیم یا نه؟ اگر پاسخ شما آری است، پس شما می‌توانید نظام تصمیمات افراد را هم تغییر دهید. اما اگر نمی‌توانید در نظام نگرش‌ها تصرف کنید، نظام تصمیمات را نیز نمی‌توانید تغییر دهید و می‌شود همین جوامع مدرن که چون نمی‌توانند نظام نگرش‌های افراد را تغییر دهند نظم آن‌ها به محوریت قانون است و در کلمات آقایان حقوق‌دان آمده است که در باطن قانون، جبر خوابیده است. پس نظم به محوریت قانون، یعنی نظم جبری که ضد مسئله اختیاری است که انبیاء علیهم‌السلام رعایت آن را به‌عنوان پیش‌فرض به ما توصیه کرده‌اند.

ماها نیز همین‌طور می‌شویم. البته ممکن است ما در حوزه علمیه و مسجد، برای تصویب قوانین پارلمان درست نکنیم؛ ولی عملاً مدیریت ما به یک نوع جبر خاص منتهی می‌شود. همه هنر این است که تا می‌شود -البته این تا می‌شود خیلی زیاد است- به سمت تغییر نظام نگرش‌ها برویم. پس این هم قسمت دوم اصطلاح ما بود. وقتی ما می‌گوییم هدایت؛ قسمت دوم آن، همین اصطلاح نظام نگرش‌هاست که بنده باید آن را در یک جلساتی توضیح تفصیلی بدهم.

نگرش‌های تاریخی الهاماتی است که فرد از دیگرانی که در شرایط مشابه او بوده‌اند راجع به شرایط خود می‌گیرد، این نگرش‌های تاریخی است. من مثال خیلی روشن آن را بزنم؛ در همین مراسم رونمایی که برای کتاب لشکر خوبان برگزار شد و

آیت‌الله خامنه‌ای علیه السلام این مراسم را برگزار کردند فرمودند من به این دلیل روی دوران دفاع مقدس تکیه می‌کنم که ملت ما در یک شرایط مشابهی حضور دارد و من می‌خواهم از تجربیات آن دوران برای عبور از این دوران مشابه استفاده کنم. به این نگرش، اصطلاحاً نگرش تاریخی می‌گویند. لذا نگرش‌های تاریخی همان *أحسن القصص* هستند که در قرآن بحث می‌کنیم؛ داستان‌های الهام‌بخش برای کسانی که با شما هم‌شرایط هستند و شما از آن داستان‌ها الهام می‌گیرید و عبور می‌کنید. این خیلی نکته مهمی است.

من خاضعانه توصیه می‌کنم مسئله اصطکاک اجتماعی را چیز کم‌اهمیتی تلقی نکنید، تقریباً تمام ظرفیت انسان‌ها صرف همین معنا می‌شود که چطور روابط خود را با همسرشان مدیریت کنند، چطور روابطشان را با همکارانشان مدیریت کنند، روابط خود را با فرزند خود مدیریت کنند، روابط خود را با پدر و مادر مدیریت کنند. این‌ها تقریباً مشغولیت اصلی انسان‌هاست. لذا *أحسن القصص*، بالاترین نوع هدایت است که شما داستان عبور از سر هدایت یک نفر که شرایط او با شما مشابه بوده است را زمانی که فرد به آن احتیاج دارد و در شرایط مشابه قرار دارد به او بگویید. این هم نگرش‌های تاریخی به صورت اجمالی.

۳. تبیین زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت و تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد

اصطلاح سوم را هم بحث کنم؛ تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد. آیا این تصرف از طریق وعظ و بیان است یا مکانیزم‌های غیر بیانی هم دارد؟ آن چیزی که ما در مباحث فقه هدایت به سمت آن رفته‌ایم این است که گفته‌ایم بخش اندکی از تصرف، تصرف‌های بیانی است و عمده تصرف در نظام نگرش‌ها، تصرف‌های غیر بیانی است و در واقع بیان در غیر بیان ضرب می‌شود و نگرش ایجاد می‌شود.

استظهاراً للروایات و الآیات، ما ۹ عامل تصرف در نظام نگرش‌ها را در فقه هدایت بحث کرده‌ایم که اگر این‌ها مدیریت نشوند نگرش‌های غلط در جامعه ایجاد می‌شود. مثلاً همان بحثی که الان داریم در هیئت شهید بهشتی مطرح می‌کنم، [یکی از این عوامل است؛] مدیریت دوران شکل‌گیری شخصیت یا مدیریت مراحل پنج‌گانه تربیت.

اتفاقاً اولین مرحله آن نیز مرحله انتخاب همسر و انعقاد نطفه و دوران حمل تا تولد است. تأثیری که این دوره اول در شکل‌دهی به شخصیت دارد، تا آخر عمر با افراد هست و اگر شما این دوران را جدی نگیرید خود این دوران، نگرش‌ساز است و با هیچ بیانی نمی‌شود آثار این نگرش‌های سوء را مدیریت کرد. برعکس این نیز صادق است و با هیچ بیانی نمی‌شود آثار مثبت عملکرد صحیح پدر و مادر در شکل دادن به این شخصیت را ایجاد کرد. مثلاً در روایت دارد که حضرت رضای علیه السلام فرمودند مادر، در دوران حمل کندر مصرف کند و فرمودند اثر کندر زکی شدن فرزند است. (الکافی، ج ۶، ص ۲۳) اگر شما این کار را - که یک روایت فنی است - مدیریت کنید، فرزند متولدشده، فرزند بسیار باهوشی خواهد شد. البته ترجمه زکی به کلمه باهوش یک ترجمه ناقص است. حالا شما فرض کنید چنین فرزندی متولد می‌شود. خوب با این فرد راحت‌تر می‌توان تفاهم کرد و وارد گفت‌وگو شد. درحالی که اگر زکی نباشد، اساساً زمینه بیان هم از بین می‌رود. پس شکل‌گیری شخصیت یا تربیت، در بیان ضرب می‌شود و نگرش ایجاد می‌کند.

روابط بین‌الملل نیز همین‌طور است و جزء زیرساخت‌های نگرش‌ساز و هدایت است. فقط و فقط اگر نفی سبیل شکسته شود و کفار مسلط شوند، خود این یک فعل و تسلط کفار، نگرش‌ها را به چالش می‌کشد. علت تأکید انقلاب بر استکبارستیزی این است که تسلط استکبار و کنار آمدن با او به این معناست که شما دروازه را برای گسترش نگرش‌های غلط در جامعه خود باز می‌کنید. لذا یک جامعه با فضای نفی سبیل با جامعه‌ای در فضای شکسته شدن نفی سبیل دو فضای نگرشی دارند. یکی در مقام تدافع و رفع شبهه است و دیگری در مقام تعمیق و تفقه نسبت به سطوح بالاتر دین. پس نفی سبیل، جزء زیرساخت‌های هدایت است.

نظم اجتماعی جزء زیرساخت‌های هدایت است. ما جدول زیرساخت‌های هدایت را منتشر کرده‌ایم، آن فهمی که خودمان استظهاراً پیدا کرده‌ایم. البته منافاتی ندارد که در بحث‌های طلبگی شما استظهاراً بگویید ۱۰ زیرساخت وجود دارد. ما مترصد این هستیم که در آینده به فضل الهی روایات و آیات مرتبط با این ۱۰ زیرساخت هدایت را به صورت مستقل چاپ کرده و در اختیار حضرات آقایان علما قرار دهیم. قطعاً این ۱۰ موضوع، کثیر الروایه و کثیر الآیه هستند، یعنی خیلی اهمیت دارند.

مثلاً علم جزء زیرساخت‌های هدایت است. دیشب عرض کردم که اگر در ذهن کسی knowledge is power شکل گرفت و نگاه بیکنی به علم را پذیرفت - همیشه اشکال بنده به مرحوم آقای مطهری این بوده که چرا ایشان در کتاب‌های خود نگاه بیکنی به علم را امضا کرده‌اند - طبیعی است که دیگر سوره ذاریات برای او علم محسوب نمی‌شود. حتی اگر آن را قرائت کند، از باب ثواب است. یکی از اساتید دانشگاه به یکی از اساتید ما فرموده بود ذهن من دو قسمت دارد: یک قسمت آن خرافات و

قسمت دیگر آن علم است. مراد او از خرافات نیز همین مناسک دینی و این‌ها بود. چون واقعاً PHD گرفته بود و در ادبیات ضلالت‌آمیز مدرنیته ملاً بود و این برای او اصل شده بود و به‌صراحت می‌گفت این‌ها علم نیستند. چرا؟ چون knowledge is power را پذیرفته بود. خب او یک روش تحقیق دیگری را می‌پذیرد، طبقه‌بندی دیگری از علم را می‌پذیرد. علوم پایه، علوم انسانی و علوم تجربی را طبقه‌بندی اصلی علم می‌داند درحالی‌که ما معتقدیم «العلم سلطان». (شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۹) من دیشب هم در گفت‌وگوی هیئت عرض کردم کلمه سلطان که در روایات زیاد استفاده شده ظهور در روابط انسانی دارد و اصل سلطان و سلطه مربوط به روابط انسانی است که یک نفر مسلط بر کس دیگری باشد. بعضی این روایت را غلط ترجمه کرده‌اند و گفته‌اند «العلم سلطان» همان knowledge is power است و سلطه را به قدرت معنا کرده‌اند؛ درحالی‌که با دقت در مفهوم سلطه و سلطان، این معنا وضوح پیدا می‌کند که حضرت دارند راجع به روابط انسانی و نظام روابط انسانی صحبت می‌کنند. «العلم سلطان» یعنی علم، ابزار طبقه‌بندی روابط انسانی است و نظام روابط انسانی را تعریف می‌کند. در آیه شریفه فرمود: «لَا تَتَفَدُّونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ». (آیه ۳۳ سوره مبارکه الرحمن) یعنی شما نمی‌توانید از اقطار سماوات و ارض عبور کنید مگر به اذن کسی که بر این روابط تسلط دارد، یعنی در واقع این آیه، تسلط نظام ربوبی بر سایر نظامات انسانی را بحث می‌کند. و قس علی‌هذا آیات و روایات دیگری که در این حوزه وجود دارد.

بنده عرایض خود را جمع‌بندی کنم. بنابراین علم نیز زیرساخت هدایت است. خیلی مهم است که ما به طلبه‌های خودمان بگوییم «كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ». (وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۰) این بحث‌ها خیلی مهم هستند. من خودم تصحیح سندی این روایت را از نه امام بررسی کرده‌ام که -حالا شاید بقیه ائمه نیز فرموده‌اند ولی من ندیده‌ام- نه امام با تأکید فرموده‌اند که «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ». در این روایت طبقه‌بندی علم را بررسی کرده‌اند و با حصر نیز این کار را انجام داده‌اند، منتها علمی که امام بحث می‌کند، العلم سلطان است. العلم سلطان ثَلَاثَةٌ: «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ». (الکافی، ج ۱، ص ۳۲) روایت، صحیح‌السند و روایتی است که همه ائمه معصومین علیهم‌السلام روی آن تأکید کرده‌اند. حالا ما باید بحث کنیم که ما هُوَ آية المحکمة؟ متأسفانه حوزه‌های ما وارد بحث نشده‌اند. ما هُوَ فريضة عادلة؟ ما هُوَ السنة القائمة؟ خود این، ساختار دارد که بعداً باید به آن بپردازیم.

لذا خیلی مهم است که ما در جامعه خودمان با پوزیتیویست درگیر شویم. واقعاً متدینین، تجربی فکر می‌کنند. اجازه بدهید نکته‌ای را عرض کنم؛ پوزیتیویست‌ها می‌گویند اصالت با تجربه است، یعنی اصطلاحاً تجربه را آغاز دلالت به حقیقت می‌دانند و می‌گویند اگر کسی بخواهد به حقیقت دست پیدا کند این موضوع در تجربه منحصر است، این دیدگاه پوزیتیویست‌هاست. اسلام تجربه را امضا می‌کند ولی آغاز دلالت نمی‌داند، بلکه مکمل دلالت می‌داند. یعنی یک نفری که چهل سال نماز با اقبال خوانده، یقین او نسبت به کسی که پنج سال نماز با اقبال خوانده متفاوت است. حتماً تجرب، یقین را افزایش می‌دهد. در آیه معروف حضرت ابراهیم علیه‌السلام که آن امتحان خاص و تقاضای خاص حضرت ابراهیم علیه‌السلام اتفاق افتاد، حضرت در پاسخ باری تعالی فرمودند «لِيُظْمِنَنَّ قَلْبِي». (آیه ۲۶۰ سوره مبارکه بقره) تجرب، اطمینان قلب را افزایش می‌دهد درحالی‌که پوزیتیویست‌ها می‌گویند فقط تجرب، موضوعیت دارد و انواع دیگر تفکر را امضا نمی‌کنند. لذا اگر شما پوزیتیویست را در جامعه خود امضا کنید از یک‌پنجم ظرفیت عقل استفاده کرده‌اید، آن‌هم به شکل غلط، یعنی آغاز دلالت محسوب کرده‌اید. درحالی‌که ما پنج نوع فکر کردن داریم: تأمل، تعقل، تدبر، تجرب و تفقه. حالا این‌ها را در جلسات آینده اگر فرصت شد

توضیح می‌دهم. جامعه‌ای که پنج نوع فکر می‌کند با جامعه‌ای که یک نوع فکر می‌کند دو نوع خروجی و تصمیم‌گیری دارد. مثلاً الآن جامعه ۱۳۹۶ ما مهارت‌های تدبیر را بلد نیستو لذا انتخاب‌های غلط فراوان می‌کند، حتی در انتخاب همسر. ثمره این موضوع نیز چهل و دو درصد طلاق در شهر تهران است. انسانی که انتخاب غلط دارد، مهارت‌های تدبیر را بلد نیست. چرا بلد نیست؟ چون نظام آموزشی ما فقط تجربه و پوزیتیویست را آموزش می‌دهد. این خیلی مسئله مهمی است. وقتی من عرض می‌کنم داستان علم و تصحیح علم را جدی بگیرید در غیر این صورت هدایت به چالش کشیده می‌شود شرح مختصر آن، همین چیزی است که عرض کردم.

یکی از این زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت، مسئله بیان است و مراد ما از بیان، نحوه تخاطب است. تخاطب و بیان، ذیل چه قواعدی موفق عمل می‌کند؟ این، موضوع سرفصل فقه‌البیان است. یکی از موضوعاتی که هدایت را افزایش می‌دهد، نحوه بیان است. چطور وارد سخن با دیگران بشویم؟ به نظر ما این، یک باب فقهی جدی است. اگر به دنبال هدایت هستیم، بیان باید در حوزه‌های علمیه فقیهانه مورد بررسی قرار بگیرد. الزاماً هر نوع بیانی به تفاهم ختم نمی‌شود. این عنوان جلساتی است که می‌خواهیم بحث کنیم. همه این توضیحات را دادم تا جایگاه فقه‌البیان را توضیح دهم. فقه‌البیان، یکی از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت است.

یکی دیگر از این زیرساخت‌ها، فقه الفرقان یا فقه ارزیابی است. ما بدون فقه ارزیابی نمی‌توانیم هدایت را فربه کنیم. کثیری از روایات ما در مقام بیان شاخص هستند و این مسئله خیلی مهمی است. خانه را با چه شاخصی انتخاب کنیم؟ اول همسایه را ببینید و بعد خانه بخرید. (الکافی، ج ۸، ص ۲۴) برای انتخاب خانه شاخص داده‌اند. اگر کسی به خواستگاری دختر شما آمد، با چه شاخصی امضا بکنید؟ این در روایات بحث شده است. اگر خواستید به کسی اعتماد کنید، به طول رکوع و سجود او اعتماد نکنید، بلکه با شاخص دیگری اعتماد کنید. (الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵) آقایان علما این‌ها را به صورت بریده بر سر منبر بحث می‌کنند و ما این‌ها را در یک باب جمع کرده و نام آن را فقه الفرقان گذاشته‌ایم و جامعه ما خیلی به فقه ارزیابی نیاز دارد. انسان‌ها دائماً بر سر دوراهی هستند و می‌خواهند تصمیم بگیرند و اهل بیت علیهم‌السلام به صورت مفصل در این دوراهی‌ها شاخص‌ها را بحث کرده‌اند. واقعاً اگر ما به دنبال گسترش هدایت هستیم باید فقه الفرقان را بحث کنیم.

فقه قانون، یکی از این ابواب فقهی است. فقه عبرت یا فقه پیشگیری از جرم - در حوزه قوه قضائیه - از این ابواب فقهی است. در مجموع نه سرفصل را بحث کرده‌ایم. فردا جلسه است و ان‌شاءالله بنده ۴۰ الی ۴۵ دقیقه خدمت دوستان گزارش داده و از محضرشان استفاده می‌کنم. پس ان‌شاءالله از فردا وارد مسئله فقه‌البیان می‌شویم. و الحمد لله رب العالمین.

پرسش و پاسخ:

یکی از حاضرین (۱): بسم الله الرحمن الرحيم. بنده چند نکته کوتاه بگویم تا استفاده کنیم. در بحث هدایت، شخصاً فضای فکری بنده همین است که ما زمانی می‌توانیم در جامعه هدایت داشته باشیم که جامعه بلوغ فکری پیدا کرده باشد. شاید آیه (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) یکی از آیاتی باشد که جریان هدایت را بیان می‌کند. لذا اصلاً در این‌ها شکی ندارم و خود من اعتقاد راسخ دارم.

نکته دوم اینکه الآن مشهور است که فرهنگستانی‌ها و شاگردان آقای سید منیرالدین و کسانی مانند جنس علی آقای کشوری -پسافرهنگستان- می‌خواهند با تمدن غرب چه بکنند. این حرف خیلی شنیده می‌شود که هر چیزی از مجرای غیر قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام باطل است. اشکال ندارد، اما آیا ما برای استنباط درست از فضایی که داریم، نیاز داریم به اینکه بدانیم آدمی به نام X یا Y یا Z چطور دنیا را نگاه می‌کرده است؟ آیا شناختن نگاه او اصلاً ضرورتی ندارد؟ با این دیدگاه‌های مختلف آن‌هم با عقبه پانصدساله‌ای که به‌رحال به تمدن غربی رسیده‌اند -که الآن البته ترک خورده است و داد آن بالاست- می‌خواهیم چه کار کنیم؟ یعنی در آن طرف، ما با یک مشت روشنفکر غرب‌زده مواجه هستیم که حتی نمی‌خواهند امام صادق علیه‌السلام را به‌عنوان یک شخصیت و دانشمند ببینند. در این طرف الا کلنگ هم مواجه هستیم با فضایی که نمی‌خواهند آن طرف را ببینند، یعنی حداقل همان جریان عبرت‌گیری و نگرش تاریخی که شما گفتید را در دستور کار قرار نمی‌دهند. آیا نمی‌خواهید این‌ها را ببینید و بحث کنید؟ حالا من نام آن‌ها را نیز خیلی نمی‌دانم و بچه‌ها نیز هر وقت می‌گویند من هم با شوخی و این‌ها رفتار می‌کنم، هگل و نیچه و میچو و این‌ها. این هم نکته دوم بود.

نکته سوم اینکه ...

یکی از حاضرین (۲): می‌شود من یک نکته در تکمیل بگویم.

استاد کشوری: بله، بعد از پایان ایشان شما بفرمایید.

یکی از حاضرین (۱): نکته سوم هم اینکه کلمه فقه در بیرون از حوزه معنایی دارد. در درون حوزه هم یک بار معنایی دارد که شما را خودبه‌خود از فضای کلام و اخلاق و فضاهای دیگر جدا می‌کند. آیا چیزی که شما می‌گویید همان است یا چیز دیگری است؟

نکته چهارم هم اینکه به‌رحال ما بعضی از روایات را داریم مانند این روایت سفت و محکم امام حسن عسگری علیه‌السلام که چهار چیز در شخصیت انسان مؤثر است: نطفه و لقمه و محیط و رفیق. بعد ایشان صریحاً می‌فرمایند اگر نطفه معیوب، لقمه حرام، محیط فاسد ولی رفیق سالم باشد به سعادت نزدیک‌ترید. اگر آن سه تا درست باشند و رفیق ناسالم باشد شما به شقاوت نزدیک‌تر هستید؛ یعنی به‌رحال باید این تعارض‌ها را نیز ببینیم. اینجا چیزی فراتر از فقه و اخلاق است؛ چون اگر فضای شما را بپذیریم یک بنده خدایی می‌خواهد سقط جنین کند و با توجه به مباحث شما می‌گوید این بچه بدبخت معلوم نیست از کجا آمده است و دقیقاً روایت شما می‌گوید این بدبخت است و برای چه باید بگذارم به اینجا بیاید، من جهنم او را هم می‌روم و بدبختش نمی‌کنم. یعنی در اداره چنین موضوعاتی ممکن است عاجز شویم.

پایان صحبتیم این است که ما در حال و هوایی هستیم که عالم در آن نفس می‌کشد و ما زیر چتر تمدن غرب هستیم؛ یعنی همین جا هم که نشسته‌ایم درگیر با این موضوعات هستیم. من می‌توانم سرتا پای خودم و شما ده نماد غربی بشمارم و پایین بیایم. البته ما معتقدیم که انقلاب اسلامی این چتر را سوراخ کرده است و سوراخ شدن یک چتر یعنی به هم ریختن همه آن، ما معتقدیم که تمدن غرب در حال نشستن روی نقطه گرانیکه یا قرار خود بود و انقلاب او را هل داد و الآن متزلزل است، یعنی این‌ها را می‌فهمیم ولی به تعبیری حال و هوا، حال و هوای دو نفره است و شما می‌خواهید چه کار کنید؟ باز هم می‌گوییم که من همان اعتقاد اول را دارم و حتماً هدایت، با بلوغ و عبور جامعه امکان‌پذیر است، یعنی فرمایشی و بخش‌نامه‌ای نیست و ۱۵۰۰ مسئله در رساله نوشتن نیز نمی‌باشد. حتماً و حتماً مبنای هدایت گفت‌وگو و تفاهم است، به تعبیر آقای دولابی. بعضی وقت‌ها من معتقدم امثال آقای دولابی و این‌ها به خاطر بعضی از آدم‌های دوروبرشان بد معرفی شدند. مثلاً ایشان یک جمله دارند که این جمله، تمام حرف من و شما در اینجا است که بعضی از بچه‌های معتقد به این تفکر، اصلاً نسبتی با آقای دولابی ندارند. من نسبت را در این جمله می‌دانم که ایشان می‌گویند می‌خواهید کار درست شود؟ باید مبدأ میل تغییر کند. این از آن جمله‌هاست که اگر بخواهیم تمام حرف امروز را فشرده کنیم، همین جمله است؛ اگر مبدأ میل و نظام فکری آدم تغییر کرد، تمام اتفاقاتی که می‌گوید رخ می‌دهد. یعنی می‌خواهم بگویم این‌ها چیزهایی است که بحث را نیشگون می‌گیرد و شاید اینجا هم جای بحث این موضوع باشد. فردا می‌رویم در یک باب خاص بیان و آنجا بحث‌های دیگر مطرح می‌شود ولی گفتم قبل از اینکه وارد شویم هم جلسه قبل و هم این جلسه، یک مقدار ما را نیشگون می‌گیرد و سوزن می‌زند که می‌خواهید با این‌ها چه کار کنید.

یکی از حاضرین (۲): عذرخواهی می‌کنم، حالا تکمیل فرمایش ایشان بنده یک قدم بالاتر بروم و جسارت بیشتری بکنم و بگویم شما تا حدود زیادی می‌خواهید با قواعد فقه رایج سراغ مسئله بروید. البته نمی‌خواهم بگویم آن فقه ناظر به معدّریت و منجزیت است و شما نیز در همان دستگاه رفتار می‌کنید؛ اما مواجهه شما با روایات و منابع دینی ظاهراً همان مواجهه فقه مرسوم و معمول است. مواجهه فقه مرسوم چقدر کشش دارد که این نوع ظهوری که الآن در مورد آن صحبت می‌کنیم را واقعاً پاسخ دهد؟ یعنی آیا این بحث نیاز به اصول متفاوت ندارد و اگر قرار است به صورت فقهی به آن نگاه شود نیاز ندارد که در دستگاه اصولی تحولی اتفاق بیافتد؟ من بعضی وقت‌ها حس می‌کنم شخصیت‌های مختلفی که وارد این مقوله می‌شوند و می‌خواهند از دید فقه‌ای نگاه بکنند، هرکدام از آن‌ها مجموعه‌ای از روایات را جلوی خود گذاشته و با ذهنیتی که دارند نظم و سیاقی به آن‌ها می‌دهند. در واقع سؤال این است که آیا ما به این نقطه می‌رسیم که بفهمیم اگر معصوم امروز بود چه کار می‌کرد؟ شاید فقه مرسوم ما را به این نرساند و مسائل امروز ما پیچیدگی‌هایی دارد که نمی‌دانم چقدر می‌توانیم در مواجهه با آیات و روایات آن‌ها را استنباط کنیم. به نظرم این یک مسئله مهم است که شاید مقداری از آن ناظر به روش استنباط باشد. البته حصر آن در دستگاه فقهی نیز شاید یک مسئله باشد.

یکی از حاضرین (۳): بسم الله الرحمن الرحيم. به نظرم خیلی از مباحثی که شما می‌فرمایید ناظر به حکم ارشادی است، مثلاً در حوزه هدایت وقتی به مقوله طلاق می‌رسیم شما می‌گویید اگر این مؤلفه‌ها را رعایت کنند طلاق در جامعه کمتر اتفاق می‌افتد. اگر با همین اصول روانشناسی غرب نیز به دنبال آن‌ها برویم به همین مؤلفه‌ها می‌رسیم. یا مثلاً در حوزه سطح نگرش‌ها، نظریه‌های مختلف حوزه فرهنگ نیز همین حرف‌ها را می‌زنند، منتها فکر می‌کنم تفاوت ما با غرب در اینجا است که آن‌ها تنها منبع تولید علم را تجربه می‌دانند، ولی ما می‌گوییم تجربه از حدود مرز خود تجاوز کرده است، یعنی غرب بیش از اندازه به تجربه بها داده است و ما باید آن جایگاهی که تجربه دارد را به رسمیت بشناسیم، ولی جایگاه عقل ناب و جایگاه نقل

را نیز در استنباط به رسمیت بشناسیم. ما با همان نگاه‌های نظریه‌های غرب هم می‌توانیم به نتیجه برسیم و حتماً نیاز نیست که ما چارچوب جدیدی برای خودمان بریزیم که بابِ گفت‌وگوی خود با غرب را هم ببندیم. من اشکالی در گفتمان و گفت‌وگو نمی‌بینم، ولی یکی از مسائلی که ائمه هدی علیهم‌السلام تأکید کرده‌اند، عالم به زمان بودن و فهم مردم داشتن است. پیامبر اعظم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وقتی کار را شروع کردند، با همین فرهنگ مشرکین به گفت‌وگو پرداختند و فرهنگ اسلامی را عملیاتی کردند. ائمه هدی علیهم‌السلام هم در جایگاه‌های مختلفی که بودند همین‌طور بودند؛ یعنی به رسمیت شناختن علم موجود و [ذم] پیشرفت بیش از اندازه تجربه. در زمان امام صادق علیه‌السلام که بحث قیاس به غلط مطرح شده بود؛ آسیب‌شناسی کردند و آن جایگاه‌ها را به رسمیت شناختند و بیشتر از این، حق تجاوز ندادند و آنجایی که ائمه هدی علیهم‌السلام بعضی از علوم را تقبیح می‌کنند به این دلیل است که این علم از حدود مرز خودش گذشته است، اما در جایگاه خودش رسمیت دارد. روایتی که مشهور است و علمای امامیه و علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ» همین‌طور است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند شما تجاوز کرده‌اید، ممکن است حرف‌های قشنگ و زیبایی بزنید ولی گویا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انحصار در این علوم را که برایشان خیلی جذاب بوده مذمت کرده‌اند. و الاً محدوده خوبی است و شاید تفننی هم باشد ولی اینکه بخواهد علامه باشد - با آن تعبیری که در استظهار معنای لغوی داریم - پیامبر علامه بودن را نفی می‌کند. در مدینه یهودی‌ها به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مراجعه می‌کردند و می‌گفتند ما اینجا طبابت می‌کردیم، عالم بودیم، اهل کتاب بودیم و ... ولی الآن مراجعه نمی‌کنند، پیامبر اکرم می‌فرماید من چیزهایی به این‌ها آموختم که به علوم مرسوم شما خیلی نیاز ندارند. یعنی پیامبر، اصل علم طبابت آن‌ها را رد نمی‌کند.

یکی از حاضرین (۱): الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَدْيَانِ، وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ.

یکی از حاضرین (۳): از آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. به‌هرحال به نظر می‌رسد که رفتار عملی حضرات اهل بیت علیهم‌السلام، تقبیح علم زمانه نیست که ما به دنبال علم جدید هستیم و باید این‌ها را دور بریزیم. در مورد این روایت که علم فقط باید از این بیت بیرون بیاید، باید ببینیم که چه چیزی رواج پیدا کرده بود که امام صادق علیه‌السلام و حضرات اهل بیت علیهم‌السلام ناراحت بودند. علمی بوده که بر مبنای قیاس بوده و اساساً برخلاف عقل بوده است. ما الآن در اصول به این دلیل با فقه اهل سنت درگیر هستیم که فقه آن‌ها بر اساس عقل نیست، همین الآن نیز آن علم را تقبیح می‌کنیم. حضرت می‌خواهد این نحوه برداشت کردن علم [را تقبیح کند]. یا جلوی حضرت می‌شمارد و می‌گوید اگر دو تا انگشت برود یا اگر سه تا انگشت برود، می‌فرماید اعوذ بالله این قیاس است. این موضوع اصلاً به نقل برمی‌گردد و جای عقل نیست که شما بخواهید [قیاس کنید].

یکی از حاضرین (۱): ببخشید، شما تأکیدی دارید بر اینکه «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ»؛ یعنی شما می‌خواهید بفرمائید نظام فقه هدایت و فقه نظام را بر اساس این سه چیده‌اید؟ یا بقیه را نیز دیده‌اید؟ تعبیر علم را برای ریاضی، نجوم، عدد، علم بدن، علم دین به‌کاربرده‌اند.

استاد کشوری: این‌ها را باید جزء ساختار آن روایت قرار داد، یعنی کنار آن‌ها نیست.

یکی از حاضرین (۱): کلمه علم را اهل بیت علیهم‌السلام در اینجا نیز به‌کاربرده‌اند.

استاد کشوری: مثلاً جزء ساختار آیه محکمه است، وقتی روایات را جمع کنیم معنای آن‌ها تفاوت می‌کند. بنده دو نکته را عرض کنم. البته در فرایند جلسات فقه‌البیان این نکات را تفصیلی می‌گویم. نکته اول اینکه اصول موجود، قابلیت استظهار حکومتی از آیات و روایات را به ما نمی‌دهد. بنده صریح بگویم که نه حق الطاعة را قبول دارم و نه محوریت معذرت و

منجزیت را. حالا بعد وارد بحث شده و توضیح می‌دهم. به نظر من اینکه ما کشف معذر و منجز را محور قرار دهیم - نه اینکه منجز و معذر را انکار کنیم - قابل دفاع نیست. حالا بعد در ادامه عرض می‌کنم که باید چه کنیم و بحث چیست. هکذا حق الطاعة و بعضی از مباحث دیگری که بعضی از اعزه فرموده‌اند محل خدشه است و باید این‌ها را بحث کنیم. یا مثلاً به نظر من حکومت و ورود، قاعده اصلی جمع بین ادله نیست و برخی دیگر از مشهوراتی که احتمالاً در علم اصول پذیرفته شده است. حالا فقط خواستم سرفصل آن را بگویم. ولی نکته مهم این است که استظهار از روایات، قابل عبور و قابل عدول نیست، یعنی ما به‌رحال باید ظهور از روایات را فهمیده و لوازم عرفی، عقلایی و عقلی آن را بحث بکنیم، منتها سخن در این است که دامنه و نظام ظهور روایات را چطور با یکدیگر جمع‌بندی کنیم که در همین فقه‌البیان به آن می‌پردازیم. این یک نکته است.

یک نکته دیگر نیز عرض کنم که درون قواعد جدید است، منشأ سؤالاتی که دوستان مطرح می‌فرمایند این است که ما هنوز قواعد استظهار خودمان را بحث نکرده‌ایم، این‌ها تفصیلاً حل می‌شوند. ما بحث کرده‌ایم که از جمله شروط بیان منجز به هدایت این است که باید در فضای نظام مقایسه باشد. اصطلاحاً باید «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» اتفاق بیافتد. یعنی اگر تبیین رشد از غی اتفاق نیافتد، هدایت اتفاق نمی‌افتد. آن وقت پرداختن به نظریات غربی از بابت بدعت گسترش یافته، حتماً ضرورت پیدا می‌کند. یعنی اساساً اگر ما نفهمیم هگل چه گفت، ربط یعنی چه و برای آن‌ها چالش ایجاد نکنیم، نباید انتظار داشته باشیم که طرف مقابل از اصالت ربط عدول کرده و به مبنای فکری ما نزدیک شود. پس اتفاقی که در نقشه راه ما افتاده این است که نظریات غربی را به صورت مفصل ...

یکی از حاضرین (۱): یعنی شما حتی از باب اکل میته ...

استاد کشوری: نه از باب اکل میته

یکی از حاضرین (۱): یعنی شما اصلاً به رسمیت نمی‌شناسید ...

استاد کشوری: از باب ضرورت بررسی بدعت گسترش یافته ما موظف به بررسی همه حوزه‌های علم موجود هستیم. حالا من در منبر خود نیز می‌گویم که دارم معرفه‌الامام بحث می‌کنم ولی متعرض انیشتین و نظریه نسبیت آن شده‌ام، به دلیل تعارضی که با قواعد ربوبیت دارد؛ یعنی شما می‌توانید از باب نظام مقایسه وارد مباحثه فیزیک هم شوید. نه اینکه نسبیت انیشتین کاربردی نیست، بنده با کاربرد آن کاری ندارم. رُبَّ بَاطِلٍ وَ لَهُ كَارِبٌ. من در این مورد بحث نمی‌کنم، بلکه دعوا بر سر این است که آیا تصویری که انیشتین از نظام قوانین عالم ارائه داده درست است و برای آن نمی‌توان چالشی ایجاد کرد؟ این را بحث می‌کنیم. در حوزه زیست نیز همین‌طور است. مثلاً من در حوزه بیوتکنولوژی نیز حرف زده‌ام. در حوزه ریاضی نیز تأملاتی برای ما پیدا شده است، ولی همه از باب لوازم حکمی است که فرمود «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ»؛ (الکافی، ج ۱، ص ۵۴) از باب تکلیف مقابله با بدعت گسترش یافته است. در غیر این صورت روایات ما مسلم است که - ظهور این روایات را با هیچ توجیه عقلی نمی‌توان جمع کرد - «كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ». تصریح می‌کنند که هر آنچه از این بیت خارج نشده است فَهُوَ بَاطِلٌ. یا همه روایات فراوانی که در این حوزه وجود دارد و همه قابل بحث هستند. شما به‌عنوان طلبه و عالم دو راه بیشتر ندارید؛ یا اینکه سند این روایات را به چالش بکشید یا اینکه ظهور این روایات را علاج کنید که به نظر ما هیچ‌یک از این دو راه امکان ندارد.

این مقام استظهار و حجیت بود، یک بحث دیگری وجود دارد مبنی بر بیان مبتنی بر ظرفیت. من دیشب بعضی از جملاتی که سر منبر گفتم در مقام تقیه بود و آن‌ها را قبول نداشتیم. ولی اگر این مطلب را به‌صراحت می‌گفتم خلاف ظرفیت بود و چالش

درست می‌شد. ما نباید از ظرفیت عمومی عبور کنیم، همین ضرب‌المثلی که شما از قول لُختی‌ها نقل کردید. طرف در فضای خاصی غرق شده است و آیا ما شرعاً موظف هستیم با کسی که فضای ذهنی، روحی و زندگی او در شرایط خاصی است از امور متعالیه بحث کنیم؟ به ظهورِ روایتِ «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (الکافی، ج ۱، ص ۲۳) ما موظف به خلاف آن هستیم. پس این هم به مقام بیان بازمی‌گردد. اگر ان‌شاء‌الله از فردا قواعد بیان را به‌صورت مفصل بحث کنم تکلیف خیلی از چیزها معلوم می‌شود؛ ولی آن چیزی که مایلیم در همین جلسه اول روی آن تأکید کنم این است که برای مواجهه با مدرنیته به‌صورت مکفی می‌توانیم از روایات و آیات استظهار نظریه بکنیم، کما اینکه به‌عنوان نمونه در نقشه راه ۱۰۰ نظریه را بحث کرده‌ایم و این بحث یک ادعا نیست، ما از حوزه بیوتکنولوژی تا حوزه برنامه‌ریزی کشور در مواجهه با دستگاه مدرنیته قرار گرفته‌ایم. اگر ما غیر معقول حرف زده بودیم امکان نداشت بحث تا اینجا جلو بیاید. اگر ما بریده از ظرفیت وارد تفاهم شده بودیم، مانند جریان تفکیک خانه‌نشین شده بودیم، مانند جریان‌هایی که ظرفیت تفاهم را نادیده می‌گیرد خانه‌نشین شده بودیم، مثل دستگاه فرهنگستان برای ما نیز چالش فکری ایجاد شده بود. چطور می‌شود که جریان‌هایی به‌مواجهه می‌آید و علیه او اتاق فکر طراحی می‌شود؟ این علائم کاربردی بودن قواعدی است که عرض می‌کنم. در همین جلسات نیز این قواعد را به تفصیل بحث می‌کنیم.

نه دسته قاعده وجود دارد که مخاطب باید ذیل این نه دسته قاعده منظم شود. فهم بنده این است که امام هم در مقام مخاطب با مخاطب خود، ذیل این نه دسته قاعده وارد تفاهم شده است. البته در مورد مخاطب امام معصوم با عرف زمان خود و عرف تاریخی خود، این نه دسته از قواعد مخاطب در بیان او وجود داشته است ولی قطعاً بیان و مخاطب امام تابع قواعد پیچیده‌تری است که امثال ما شاید به آن دست پیدا نکنیم. بنابراین اتفاقاً دارم راجع به یک اصول جدید صحبت می‌کنم. شما می‌فرمایید مشکل تکنولوژی را چگونه حل کنیم؟

یکی از حاضرین (۵): ما مطلبی بالاتر از بحث مقایسه و این‌ها را می‌گوییم. وقتی در حوزه علوم انسانی به‌عنوان یک آدم با همان قانون من عَرَفَ نَفْسَهُ با یک زاویه دیدی سراغ شناخت خودم رفتم و حرفی را هم زدم اگر از اول طرف مقابل بگویند من اصلاً نمی‌دانم چه می‌گویی تا تو را قبول کنم. یعنی از همان اول احساس می‌شود که من بحث خود را تمام کرده‌ام و الان سراغ تو آمده‌ام. این عملاً باب گفت‌وگو و فهم را در فضای اجرایی و فضای گفت‌وگو می‌بندد.

استاد کشوری: ما این‌ها را بحث کرده‌ایم. اگر اجازه دهید وارد بحث شویم می‌بینید این‌طور نیست. بنده ختم این قسمت داستانی را عرض کنم.

یکی از حاضرین (۵): استظهار صحبت شما همین بود.

استاد کشوری: نه، بنده داستانی را نقل کنم. کسی از مرحوم آقای بروجردی وقت ملاقات خواست و کشاورز بود. ایشان نیز وقت ملاقات دادند و آن کشاورز محترم به آقا گفتند شما این فتوا را داده‌اید؟ ایشان هم گفتند بله. کشاورز برآشفت و گفت والله این نظر پیامبر نیست. این شخص کشاورز بود و از جلسه با حالتِ عصبانیت خارج شدند. نقل می‌کنند که یقین آن کشاورز مرحوم آقای بروجردی را به تأمل واداشت و ایشان رفتند ادله و مبانی را بررسی کردند و دیدند غلط فتوا داده‌اند. یعنی اتفاقاً یکی از بحث‌هایی که ما در بیان و قواعد بیان داریم این است که خدای متعال به هر درجه‌ای از ایمان درکی اعطا کرده است که اتفاقاً این درک، منشأ برهم‌افزایی است و حتی بالاتر روایاتی وجود دارند که «أَخَذَ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ التَّفَاقِ» (حکمت ۸۰

نهج البلاغه) یا مثلاً «بَيَانٌ لِلنَّاسِ». (آیه ۱۳۸ سوره مبارکه آل عمران) اساساً لازم نیست طرف اهل ایمان باشد و شما می‌توانید مخاطب خود را با خود بشر غیر مؤمن هم شروع بکنید.

یکی از حاضرین (۵): حاج آقا! این منجر به نسبی‌گرایی نمی‌شود؟

استاد کشوری: منجر به همین چیزی می‌شود که عرض کردم؛ «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرِنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ».

یکی از حاضرین (۵): خب این هم قاعده دارد.

استاد کشوری: بله ما قواعد آن را بحث کرده‌ایم. یعنی شما باید بیان خود را تابع ظرفیت طرف مقابل تنظیم کنید. اگر او بشر غیر مؤمن است، دین نقطه تفاهم با او را بحث کرده است، اگر در ظرفیت اسلام است، نقطه تفاهم با او مشخص شده است، اگر در ظرفیت ایمان است نقطه تفاهم تغییر می‌کند. سؤال من این است که اصلاً چرا شما پیش فرض گرفته‌اید که ما باید یک بیان داشته باشیم تا این اشکالات نیز به وجود بیاید. اگر ظهور این روایت را بررسی کنیم می‌بینیم حضرت می‌فرماید «أَمْرِنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ». پس هر میزان درجه و طبقه که برای قدر عقول فرض می‌کنیم بیان نیز تابع این طبقات عقول متفاوت می‌شود. منتها اتفاقی که افتاده این است که -من مفتخرم به اینکه خدای متعال ما را به این معنا موفق کرده- ما این‌ها را اخباری بحث نکرده‌ایم. مثلاً وقتی می‌گویم «عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» توضیح می‌دهم که استظهاراً لروایات به نظر ما پنج درجه عقلی داریم. این‌ها را نیز بحث کرده‌ایم و بحث، تفصیلی شده است. وقتی تفصیلی شد، علاج این نسخه‌ها پیدا می‌شود.

یکی از حاضرین (۵): ما در توضیحات با شما کاملاً همراه می‌شویم ولی استظهار جریان شما این است که طرف مقابل را اصلاً به رسمیت نمی‌شناسید.

استاد کشوری: این را بعداً بحث می‌کنیم، می‌دانید که بنده از فرهنگستان عدول کرده‌ام، یعنی من مطلقاً فرهنگستانی نیستم و دستگاه فکری دیگری را بحث می‌کنم. ولی آن چیزی که الان می‌گویم این است که بنده با چالش‌هایی که شما بحث می‌کنید روبرو نمی‌شوم.

یکی از حاضرین (۵): مثلاً آن‌روز یکی از دوستان نوبت گرفت تا صحبت کند و بعد هم صحبت نکرد. بنده گفتم چرا صحبت نکردی، گفت احساس کردم حرف من شنیده نمی‌شود. چون می‌خواست از همین فضای تعریض زدن وارد شود و گفت اساساً حرف من شنیده نمی‌شود. چرا؟ چون این طرف را بسته‌اند و اگر حرف من را نیز می‌شنوند به این جهت است که اگر چیز به درد بخوری داشت می‌گیریم

استاد کشوری: بنده یک نکته‌ای را به شما بگویم و به آن توجه کنید. بنده زمانی که تصمیم گرفتم از مبنای فرهنگستان عدول بکنم، در آنجا تدریس می‌کردم، جدول جامعه فرهنگستان، جدول فلسفه فرهنگستان و جداول مختلف آن را درس می‌دادم. به نظر من مسئله برخلاف معنایی است که دوستان می‌فرمایند. منتها دوستان نباید انتظار داشته باشند که سؤال غیر فنی را بپذیریم. بنده خیلی روشن بحث می‌کنم؛ ما الان الگوی تخصیص تکنولوژی داریم. اگر مواجهه ما با تکنولوژی مثل مواجهه جریان تفکیک بود یا مانند مواجهه جریان صدا بود، به تولید الگوی تخصیص تکنولوژی منجر نمی‌شد. راه این کار موضوع گفت‌وگوست. پیشنهاد بنده این است که روز عاشورا هم بحث باشد و چند روز بعد از آن نیز بحث بکنیم. حالا غروب روز

عاشورا نیز عزاداری‌ها تمام شده است، یک فرصت تفصیلی‌تری بحث کنیم. آن وقت خیلی از این مسائل در این قواعد بحث می‌شوند.

یکی از حاضرین (۵): ما که از امروز تا شنبه هفته آینده این هشت روز را اعلام کرده‌ایم.

استاد کشوری: اگر لازم شد من حاضرم هشت روز دیگر نیز بحث را ادامه دهم تا بحث جا بیافتد و حل شود. چون این سؤال، یک سؤال خیلی جدی در کشور است که ما با مدرنیته چه کار کنیم. مثلاً الآن همین داستان حجاب با بیان مبتنی بر ظرفیت [قابل حل است].

یکی از حاضرین (۵): جمع قابل توجهی از فضای طلبه‌هایمان، در فضای حاج‌آقای طاهرزاده یا آیت‌الله مهدوی هستند. شنیدم با آقای طاهرزاده دیدار داشته‌اید، آقای مهدوی را نیز پیگیری کنید. ببینید بخش قابل توجهی از پاشنه‌ورکشیده‌ها برای انقلاب و در وسط میدان، این‌ها هستند. فضای آقای طاهرزاده دقیقاً سؤالشان همین است که مواجهه شما با مدرنیته چگونه است. فضای آقای مهدوی - که احتمالاً با حاج‌آقا خدمت ایشان برسیم - همین بحث «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ» است که از حرف‌های جدی ایشان از همان اول طلبگی بوده است و معنای صحیح از این سه علم. چون آنجا بحث اعتقادات و احکام و اخلاق مشهور است و حل شدن این یکی دو گره، مانند یک انرژی خفته‌ای است که در این شهر آزاد می‌شود و برکات بسیاری دارد. من بعضی وقت‌ها به دوستان گفته‌ام اگر اینجا ده یا پانزده نفر در طول این ده یا پانزده روز گره‌های ذهنی‌شان در این فضا باز شود، عملاً یک هزاره‌ای از نیروی انسانی با این فضا انس پیدا می‌کند. چه کسانی با شما همراه هستند؟

استاد کشوری: حالا ان شاء الله بحث می‌کنیم، و الحمد لله رب العالمین.

نخشی از متن:

یکی از این زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت، مسئله بیان است و مراد ما از بیان، نحوه تخاطب است. تخاطب و بیان، ذیل چه قواعدی موفق عمل می‌کند؟ این، موضوع سرفصل فقه‌البیان است. یکی از موضوعاتی که هدایت را افزایش می‌دهد، نحوه بیان است. چطور وارد سخن با دیگران بشویم؟ به نظر ما این، یک باب فقهی جدی است. اگر به دنبال هدایت هستیم، بیان باید در حوزه‌های علمیه فقیهانه مورد بررسی قرار بگیرد. الزاماً هر نوع بیانی به تفاهم ختم نمی‌شود. این عنوان جلساتی است که می‌خواهیم بحث کنیم. همه این توضیحات را دادم تا جایگاه فقه‌البیان را توضیح دهم. فقه‌البیان، یکی از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت است.*